

کاربردهای دلالت اشاره در فقه و حقوق*

زینب گیلانی^۱

عبدالرسول قاسمی کجانی^۲

چکیده

دالت در لغت به معنای راهبری است و در اصطلاح دارای اقسام زیادی است. ماهیت دالت اشاره از دید اصولیان متفاوت است. برخی آن را از جمله دالت‌های منطوقی، برخی آن را جزء دالت‌های مفهومی و برخی دیگر قائل به قسم سومی میان این دو دالت، به نام دالت سیاقی هستند. نظر چهارمی نیز در این میان مطرح گردید که دالت اشاره در اصل دالت نیست و نامیدن آن به دالت، با مسامحه همراه است. تعریف دالت اشاره به مبنای انتخابی بستگی دارد. کتب مصطلحات اصول فقه دالت اشاره را از جمله دالت‌های سیاقی به شمار آورده‌اند و آن را دالتی می‌دانند که لازمه کلام است ولی دالت التزامی آن محسوب نمی‌شود؛ بلکه لزوم غیر بین کلام یا لزوم بین بمعنی الاعم آن به شمار می‌رود و عرفاً هم مقصود متکلم نیست. همه اصولی‌ها اتفاق نظر دارند در این که دالت اشاره حجیت دارد ولی در این که از چه بابی حجیت است، اختلاف نظر وجود دارد. در مذاهب حنفی، شافعی، امامیه و تا حدودی در مذهب مالکی در مورد دالت اشاره بحث شده است. دالت اشاره کاربردهای فقهی و حقوقی فراوانی دارد که در این پژوهش به آن اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: دالت، دالت معنا، دالت مفهوم، دالت اشاره، دالت اقتضا.

* تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۲۷ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۱۵

۱ - دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول).

۲ - دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم و استاد سطح عالی حوزه علمیه اصفهان.

مقدمه

انسان موجودی اجتماعی است و در قالب اجتماع رشد می‌کند؛ از این رو، برای تفهیم آنچه مقصود اوست و آنچه در ذهنش می‌گذرد، نیازمند وسیله‌ای است که بتواند با دیگران ارتباط برقرار کند. مهم‌ترین وسیله‌ای که بشر در آغاز با آن ارتباط برقرار نمود، لفظ است و خداوند با خلقت حضرت آدم به او علم اسماء را آموزش داد.

شارع مقدس نیز از طریق الفاظ با بندگان ارتباط برقرار می‌کند، چنانکه وحی‌ای که از جانب خداوند به پیامبران: الهام می‌شد، از طریق الفاظ به بندگان انتقال می‌یافت و دستورات خداوند که برای سعادت و کمال انسان است در قالب الفاظ بیان می‌شد.

علمای علم اصول برای شناخت مقصود شارع و همچنین استنباط احکام شرعی از کلام شارع، در کتاب‌های خود به صورت مفصل درباره الفاظ بحث و به آن از جهات گوناگون نظر کرده‌اند. یکی از مباحثی که در مبحث الفاظ ملاحظه شده، بحث «دلالت اشاره» است که در ذیل موضوع اقسام دلالت به آن اشاره شده است.

سئوال‌هایی که در این مقاله به آن‌ها پرداخته شده، عبارت‌اند از:

۱. معنا و ماهیت «دلالت اشاره» از نظر فقهای امامیه چیست؟
۲. آیا «دلالت اشاره» حجیت دارد؟
۳. آیا «دلالت اشاره» در اصول فقه اهل سنت هم به کار رفته است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ با چه عنوان یا عناوینی یاد شده است؟
۴. کاربردهای فقهی و حقوقی آن چیست؟

پیشینه بحث

پیش از ورود به بحث لازم است درباره پیشینه آن اندکی توضیح داده شود.

با تتبع در بسیاری از کتاب‌های اصولی شیعه در قرن چهارم و پنجم، به نظر می‌رسد این بحث از اصول فقه اهل سنت وارد اصول فقه شیعه شده باشد. قدیمی‌ترین منبعی که به آن می‌توان اشاره کرد از آن فردی به نام «ابوالمظفر مروزی» است که در قرن پنجم می‌زیسته و در ابتدا پیرو مذهب حنفی و سپس به شافعیه گرویده است. او در کتاب خود «قواطع الأدلّه فی الأصول» این مباحث را مطرح می‌کند. گویا این اصطلاح در میان اهل سنت موجود بوده است و آن‌ها با این اصطلاح آشنایی داشته‌اند؛ اما این گونه نیست که به موضوع «دلالت اشاره» هیچ‌گونه اشاره‌ای در اصول فقه شیعه در این قرن نشده باشد؛ بلکه می‌توان ردپای این اصطلاح را در کتاب‌های اصولی شیعه هم چون «الذریعه إلی أصول الشریعه» (سید مرتضی، ۱۴۲۹، ج ۱: ص ۲۹۴)، «مختصر التذکره بأصول الفقه» (شیخ مفید، بی تا: ص ۷۱۸) و در برخی مباحث هم چون موضوع «امر» مشاهده نمود. اصولی‌های شیعه در آن زمان، برای موضوع «دلالت اشاره» اصطلاحی وضع نکردند و اشاره را به همان معنای لغوی آن، یعنی واژه‌ای که در مقابل لفظ و کتابت است، مطرح نموده‌اند (شیخ طوسی، بی تا، ج ۲: ص ۴۱۹)؛ ولی در اصول فقه اهل سنت در زمان یادشده این اصطلاح وجود داشته است.

شاید یکی از علت‌های وجود اصطلاح «دلالت اشاره» در اصول فقه اهل سنت این است که «دلالت اشاره» مجال وسیعی برای قیاس مهیا می‌کند، چنانکه خودشان نیز به این مسئله اشاره می‌کنند که «دلالت اشاره» زمینه قیاس و اجتهاد به رأی را فراهم می‌کند.

مفهوم شناسی

دالت در اصطلاح به معنای رابطه علمی بین دو شیء است، به طوری که علم بر یکی از آنها سبب انتقال ذهنی نسبت به دیگری می شود. در این صورت به معلوم اول دال، به معلوم دوم مدلول و کاری که دال انجام داده است، دالت می گویند. (قلی زاده، ۱۳۷۹: ص ۱۰۹؛ ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹: ص ۳۱۸)

اقسام دالت

دالت به اعتبارات مختلف تقسیم بندی های گوناگونی دارد که با توجه به موضوع بحث، برخی از آنها بیان می شود:

الف) دالت التزامی، تضمینی، مطابقی

دالت التزامی از اقسام دالت لفظی است و مقابل دالت تضمینی و مطابقی قرار می گیرد و آن دالت لفظ بر چیزی است که خارج از معنای موضوع له آن است؛ ولی در ذهن با آن ملازم است، مانند دالت سقف بر دیوار یا دالت مصنوع بر صانع (المظفر، ۱۳۸۷: ص ۸۲).

دالت تضمینی نیز از اقسام دالت لفظی است و عبارت است از دالت لفظ بر بخشی از معنای موضوع له خود، مانند دالت لفظ بیع بر تملیک و بیع عبارت است از تملیک عین در مقابل عوض معلوم (المظفر، بی تا: ص ۸۱-۸۲). دالت مطابقی نیز از اقسام دالت لفظی است و در مقابل دالت تضمینی و التزامی قرار دارد که عبارت است از دالت لفظ بر تمام معنای موضوع له خود و به سبب تطابق لفظ و معنا، به آن دالت مطابقی می گویند، مانند دالت لفظ کتاب بر تمام معنای آن (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۹۰: ص ۴۶۰).

ب) دالت تصویری و تصدیقی

دالت تصویری به معنای خطوط معنا در ذهن مخاطب به محض شنیدن لفظ است، حتی در مواقعی که متکلم قصد خطوط معنا در ذهن مخاطب را نداشته باشد، مانند خطوط معنای آب در ذهن مخاطب به محض شنیدن لفظ آب، حتی اگر این لفظ از صدای ساییده شدن دو سنگ به گوش مخاطب برسد. در این نوع از دالت، وجود لفظ، علم به وضع و معنادار بودن لفظ شرط است (مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۳: ص ۱۳۲؛ مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۹۰: ص ۴۵۷). دالت تصدیقی، دالت لفظ بر مراد متکلم است، خواه مراد جدی و خواه مراد استعمالی او باشد و دلالتی است که متکلم در آن قصد خطوط معنا به ذهن مخاطب را دارد. حال اگر معنا مراد جدی متکلم نباشد و فقط مراد استعمالی او باشد، به آن دالت تصدیقی اولی و در صورتی که معنا، مراد جدی متکلم باشد، به آن دالت تصدیقی ثانی گفته می شود (مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۳: ص ۱۳۲؛ مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۹۰: ص ۴۵۷).

ج) دالت منطوقی، مفهومی و سیاقی

دالت منطوقی، دلالتی از اقسام دالت لفظی است و در مقابل دالت مفهومی قرار می گیرد. این دالت عبارت است از دالت لفظ بر مدلول مستقیم خود. علمای اصول اتفاق نظر دارند در اینکه دالت منطوقی شامل دالت مطابقی نیز می شود؛ ولی در اینکه آیا شامل دالت تضمینی هم می شود، اختلاف نظر دارند. دالت منطوقی به دو قسم صریح و غیر صریح تقسیم می شود (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ص ۱۴۵). عده ای از اصولیان دالت تضمینی و مطابقی را به عنوان دالت منطوقی صریح و دالت التزامی را به عنوان دالت منطوقی غیر صریح معرفی می کنند؛ ولی برخی دیگر از آنها در قراردادن دالت تضمینی به عنوان دالت منطوقی صریح مناقشه کرده اند و بر این اعتقادند که دالت تضمینی جزء دالت های لفظی نیست، چه رسد به دالت منطوقی صریح (الرازی، بی تا، ج ۲: ص ۴۱۲).

گروهی از اصولیان، دلالت منطوقی غیر صریح را به دلالت‌های سه‌گانه اقتضاء، تنبیه (ایماء) و اشاره تقسیم می‌کنند (الرازی، بی تا، ج ۲: ص ۴۱۲).

دلالت مفهومی، دلالتی است که از اقسام دلالت لفظی و مقابل دلالت منطوقی است و به دلالت لفظ بر معنای لازم جمله گفته می‌شود. در اینکه این لزوم به نحو لزوم بین به معنی الاخص است (نظر مشهور) یا غیر آن و هم‌چنین در حجیت دلالت مفهومی، میان علمای اصول اختلاف نظر وجود دارد (الرازی، بی تا، ج ۲: ص ۴۱۲).

دلالت سیاقی، دلالتی است که درباره آن اختلاف نظر وجود دارد که آیا از اقسام دلالت منطوقی است یا مقابل دلالت منطوقی و مفهومی به عنوان قسم سوم مطرح می‌شود. مرحوم مظفر جزء اصولیانی است که دلالت سیاقی را در مقابل دلالت‌های منطوقی و مفهومی مطرح می‌کند (المظفر، بی تا، ج ۱: ص ۱۸۳).

برخی آن را از اقسام دلالت منطوقی دانسته و در مقابل دلالت صریحی قرار می‌دهند؛ بنابراین، تعریف آن‌ها از دلالت سیاقی عبارت است از دلالتی که به طور مستقیم از کلام استفاده نمی‌شود؛ بلکه عقل آن را استنباط کرده و برای کلام اثبات می‌کند، چه مقصود گوینده باشد یا نباشد. بدان معنا که گاهی کلام متکلم بر تقدیر گرفتن لفظی مفرد دلالت می‌کند که از کلام حذف شده است و بدون به تقدیر گرفتن آن لفظ، مقصود متکلم ناقص است یا اینکه کلام با مفاد جمله‌ای تلازم دارد، لیکن لزوم آن، لزوم بین به معنی الاخص نیست تا در مفهوم داخل باشد و به عبارت دیگر، دلالت سیاقی آن است که سیاق کلام بر لفظ یا معنای مفرد یا جمله‌ای که حذف شده و مقدر است، دلالت کند (محمدی، ۱۳۸۷: ج ۱: ص ۲۴۳)؛ بنابراین، در دلالت سیاقی آنچه از کلام فهمیده می‌شود، لازمه آن کلام است؛ اما این لزوم به صورت بین و واضح نیست، یعنی صرف تصور معنای جمله در کشف ملازمه کافی نیست؛ بلکه با ضمیمه کردن دلیل خارجی می‌توان به لازمه آن عبارت پی برد (الفیاض، ۱۴۱۹، ج ۵: ص ۵۶ - ۵۷). از این رو، تفاوت دلالت سیاقی با دلالت مفهومی آن است که در دلالت مفهومی، ملازمه بین معنای اصلی جمله (منطوق) و مفهوم، آشکار و روشن است؛ ولی در دلالت سیاقی، ملازمه به نحو غیر بین است و به تأمل و تدبیر بیشتر نیاز دارد (قافی، ۱۳۸۷، ج ۱: ص ۱۱۵).

د) دلالت‌های اقتضاء، تنبیه و اشاره

دالت اقتضاء، دلالتی از جنس دلالت سیاقی است و آن در صورتی است که مقصود مستقیم، متکلم نیست؛ ولی مقصود، متکلم به لحاظ مفاهیم عُرف محسوب می‌شود و صدق کلام یا صحت آن از نظر عُرف یا شرع یا عقل یا لغت و با مقدرگرفتن معنای مفرد یا مرکب یا یک‌لفظ، لحاظ می‌شود.

مثالی که قرآن کریم برای این‌گونه دلالت بیان می‌کند، آیه (وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِمْرَةَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ) (یوسف/۸۲) است که صحت کلام از نظر عقل، منوط به این است که کلمه «اهل» در تقدیر گرفته شود و این از باب حذف مضاف یا از باب مجاز در إسناد است. مثال روایی آن هم قول پیامبر اکرم^۹ است که می‌فرماید: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸: ص ۳۲؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۵: ص ۴۰۰) که صدق کلام ایشان متوقف بر مقدرنمودن عبارت «الأحكام والآثار الشرعية» است؛ زیرا ضرر و ضرار به‌طور قطع در میان مسلمانان وجود دارد. پس، نفی ضرر به معنای نفی احکام و آثار شرعی آن است؛ بنابراین، مناط در دلالت اقتضاء این است که اولاً دلالت، مقصود متکلم باشد و ثانیاً، صدق یا صحت کلام متوقف بر جزء محذوف یا مقدر باشد، چه لفظ مضمَر یا معنایی که مراد متکلم است، حقیقی یا مجازی باشد (المظفر، بی‌تا: ص ۱۸۴؛ الرازی، بی‌تا: ص ۴۱۵؛ المشکینی، ۱۴۱۳: ص ۱۳۳).

دالت تنبیه نیز از اقسام دلالت سیاقی محسوب می‌شود و دلالتی است که هنگام استعمال، مقصود متکلم است؛ ولی صدق کلام یا صحت آن منوط به جزء محذوف نیست؛ بلکه از سیاق کلام متکلم برداشت می‌شود که آن را به‌عنوان لازم سخن خویش قصد نموده است و اگر لازمه آن قصد نشود، اقتران لفظ و معنا بعید است (المظفر، بی‌تا: ص ۱۸۶؛ الرازی، بی‌تا: ص ۴۱۶).

مهم‌ترین کاربردهای دلالت تنبیه در سه مورد است:

۱. در جایی که متکلم لازمه عقلی و غرض اصلی کلام را قصد کند، به‌عنوان نمونه با گفتن «من تشنه هستم»، درخواست آب کند؛

۲. در جایی که متکلم برای پاسخ به پرسشی، کلامی را ذکر می‌کند که بر علیت، شرطیت، مانعیت، جزئیت برای حکم یا عدم آن دلالت کند، مانند وقتی که مجتهد در پاسخ به سؤال کسی که می‌گوید: «در نماز دو رکعتی شک کردم»، جواب می‌دهد: «أعد الصلوة». آنچه از این کلام برداشت می‌شود علیت شک برای بطلان نماز و وجوب اعاده آن است؛

۳. در جایی که متکلم دو فعل یا بیشتر را در کلام خود می‌آورد و فقط متعلقات یک فعل را بیان می‌کند و با این قرینه، متعلقات فعل دیگر را بیان نمی‌کند؛ اما با کنار هم قراردادن دو فعل، این نتیجه به‌دست می‌آید که متکلم قصد دارد متعلقات فعل اول برای فعل دوم هم لحاظ شود، مانند کسی که می‌گوید: «وصلت إلى النهر و شربت» که به قرینه مقابله این دو فعل معلوم می‌شود، شرب و نوشیدن از همان آب جوی صورت گرفته است (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۹۰: ص ۴۵۶؛ المظفر، بی‌تا: ص ۱۸۶-۱۸۷؛ الرازی، بی‌تا: ص ۴۱۷).

در ادامه به معنا و ماهیت «دالت اشاره» که اصل موضوع در این پژوهش است، پرداخته می‌شود.

معنا و ماهیت «دالت اشاره» از دیدگاه اصولیان امامیه

قبل از تعریف «دالت اشاره» لازم است درباره ماهیت آن بحث شود که آیا جزء دلالت‌های سیاقی است یا جزء دلالت‌های منطوقی یا مفهومی محسوب می‌شود؟ در این باره میان علمای اصول اختلاف نظر وجود دارد و سه نظر عمده مطرح می‌شود:

۱. گروهی از اصولی‌ها «دلالت اشاره» را از جمله دلالت‌های منطوقی به حساب می‌آورند و اعتقاد دارند که دلالت منطوقی به دو نوع صریح و غیرصریح تقسیم می‌شود و دلالت‌های سه‌گانه اقتضاء، تنبیه و اشاره از جمله دلالت‌های منطوقی غیرصریح محسوب می‌شوند (الروزدري، ۱۴۱۴، ج ۳: ص ۱۳۷؛ الرازی، بی‌تا: ص ۴۱۵؛ المیرزا القمی، بی‌تا: ص ۱۶۸؛ الفاضل التونی، ۱۴۱۵؛ الخمینی، ۱۴۲۱: ص ۲۷۸-۲۷۹؛ السبحانی، ۱۴۲۴: ص ۷۹؛ لاری، بی‌تا، ج ۲: ص ۱۲۶).
 ۲. گروه دیگر از علمای اصول «دلالت اشاره» را از جمله دلالت‌های مفهومی محسوب می‌کنند و بر این باورند که احتساب «دلالت اشاره» در دلالت منطوقی وجهی ندارد؛ زیرا منطوق چنین تعریف می‌شود: «عما نطق به أو ما دل علیه اللفظ فی محل النطق.» در حالی که «دلالت اشاره» نه چیزی است که در کلام متکلم می‌آید و نه آن چیزی است که لفظ در محل نطق بر آن دلالت می‌کند (النجفی الأصفهانی، ۱۴۱۳: ص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ الفیروزآبادی، ۱۳۸۵-۱۳۸۶، ج ۲: ص ۱۶۳).
 ۳. گروه سوم، «دلالت اشاره» را از جمله دلالت‌های سیاقی که به‌عنوان قسم سوم در مقابل دلالت‌های منطوقی و مفهومی است و به‌عنوان واسطه‌ای میان این دو قرار می‌گیرد، در نظر می‌گیرند (الأنصاری، ۱۴۲۰، ج ۳: ص ۴۷۴؛ المظفر، بی‌تا، ج ۱: ص ۱۸۴؛ الاشتهاردی، ۱۴۱۷: ص ۱۴۸؛ الکاظمی الخراسانی، ۱۴۰۴، ج ۱: ص ۴۷۷؛ الروحانی، ۱۴۱۲، ج ۲: ص ۲۳۷؛ شیخ‌بهایی، بی‌تا، جزء ۶۹: ص ۳). به‌عنوان نمونه، میرزای نائینی هر آنچه مدلول مطابقی یا التزامی به معنی‌الأخص جمله نباشد را نه از منطوق می‌داند و نه از مفهوم، خواه آن چیز مدلول لفظ باشد (همانند دلالت اشاره) یا خارج از مدلول لفظ باشد؛ بنابراین، قرارداد «دلالت اشاره» در مفهوم و یا منطوق، فاسد است و باید واسطه‌ای میان مفهوم و منطوق قرار بگیرد تا بتوان دلالت اشاره را جزء آن محسوب نمود (النائینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ص ۴۷۷).
- بنابر نظر سوم، می‌توان «دلالت اشاره» را این‌گونه تعریف کرد: «دلالت اشاره» نیز که مانند دلالت‌های اقتضاء و تنبیه از جمله دلالت‌های سیاقی محسوب می‌شود، عبارت است از دلالتی که لازمه کلام است (آخوند خراسانی، بی‌تا، ج ۱: ص ۱۷۲؛ شیخ انصاری، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۳۸۱)؛ ولی دلالت التزامی آن محسوب نمی‌شود؛ بلکه لزوم غیر بین کلام یا لزوم بین به معنی‌الاعم آن به‌شمار می‌رود و عرفاً هم مقصود متکلم نیست، خواه از یک کلام و خواه از چند کلام استنباط شود (محمدی، ۱۳۸۷، ج ۱: ص ۲۵۱؛ مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۹۰: ص ۴۵۶).
- البته شاید بتوان در اینجا نظر چهارمی را نیز مطرح کرد و آن اینکه اصلاً «دلالت اشاره» دلالت نیست؛ بلکه نامیدن اشاره به دلالت، مسامحه است؛ بنابراین، بهتر آن است که نام آن اشاره و اشعار گذاشته شود نه «دلالت اشاره»؛ زیرا دلالت، تابع قصد است و در اشاره قصدی نیست و مدلول به این دلالت، مقصود به قصد استعمالی نیست؛ چون برعکس دو دلالت قبل، این عقل است که با محاسبه، کشف لازم می‌کند (محمدی، ۱۳۸۷، ص ۲۵۲-۲۵۳؛ الحکیم، ۱۹۷۹: ص ۳۱۸).

حجیت یا عدم حجیت «دلالت اشاره»

معنای حجیت، صحت احتجاج مولا بر عبد و عبد بر مولا به وسیله این دلالت‌ها است. درباره حجیت دو دلالت اقتضاء و تنبیه، در صورتی که به درجه‌ای از ظهور عرفی برسند که عرف بتواند مقصود متکلم را از آن کلام متوجه شود، اختلاف نظری وجود ندارد که در این صورت از باب حجیت ظواهر، حجیت خواهند داشت، مگر در صورتی که به این درجه از ظهور عرفی نرسند که چنین چیزی بسیار نادر است (المظفر، بی‌تا: ص ۱۴۹؛ محمدی، ۱۳۸۷: ص ۲۵۲).

حال آیا «دالت اشاره» حجیت دارد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، از چه بابی حجیت دارد؟ آیا از باب ظواهر الفاظ حجیت دارد یا از باب ملازمات عقلی؟

در این باره چند نظر وجود دارد:

نظر اول؛ از آنجایی که «دالت اشاره» مقصود متکلم نیست و عقل است که با محاسبه، کشف لازم می‌کند؛ لذا این گونه دلالت نمی‌تواند از باب ظواهر الفاظ، حجیت داشته باشد. آری، ممکن است کسی قائل به حجیت آن از باب ملازمات عقلی باشد، به این صورت که اگر عقل ملزوم و ملازمه را درک کند، حکم به لازم می‌نماید و از راه ملازمه، لازم را کشف می‌کند و فرقی نمی‌کند که لازم، حکم باشد یا غیر حکم (المظفر، بی تا).

مثالی که درباره حکم می‌توان بیان کرد این است که عقل به وجوب مقدمه حکم می‌کند، از این باب که شارع به وجوب ذی‌المقدمه که ملزوم است، حکم نموده و نیز عقل، لازمه را بین وجوب ذی‌المقدمه و مقدمه درک می‌نماید؛ از این رو، حکم می‌کند به اینکه مقدمه این واجب هم واجب است یا مثل اینکه شخصی در دادگاه به اینکه این خانه ملک طلق زید است و این عبا بر دوش من، ملک بکر است و آقای خالد هم ۱۰ هزار تومان از من طلبکار است، اقرار می‌کند. در این صورت، قاضی لوازم اقرار این مقر را اخذ می‌کند و چنانچه مقرله نبخشد، قاضی مقر را به پرداخت این امور مجبور می‌کند. حال، هر اندازه مقر داد و فریاد بزند و بگوید که من شوخی کردم و قصدی نداشتم یا اینکه بگویند بین این اقرار من و اخذ لوازم، ملازمه‌ای نیست، به حرف او توجهی نمی‌شود (محمدی، ۱۳۸۷: ص ۲۵۲-۲۵۳).

درباره غیر حکم هم می‌توان استدلال عقلی را مثال زد. چنانکه در قیاس استثنایی اتصالی از راه استثنای عین مقدم، عین تالی را می‌توان نتیجه گرفت (محمدی، ۱۳۸۷: ص ۲۵۲-۲۵۳)؛ بنابراین، هر جا که حکم عقل حجیت بود، «دالت اشاره» هم حجیت خواهد بود و هر کجا که حکم عقل حجیت نداشت، «دالت اشاره» هم حجیت نخواهد داشت (المظفر، بی تا، ص ۱۵۰).

نظر دوم؛ در صورتی که لازم آن قطعی باشد، از باب حجیت ظواهر، این گونه دلالت حجیت خواهد داشت (الفاضل التونی، ۱۴۱۹: ص ۲۲۹).

نظر سوم؛ هم در «دالت اشاره» و هم در دلالت عبارت، حکم به صورت قطعی ثابت می‌شود؛ بنابراین، هر دو در افاده احکام هم از نظر لغوی و هم شرعی حجیت دارند (الدربینی، ۱۴۲۹: ص ۲۴۳).

«دالت اشاره» در اصول فقه اهل سنت

موضوع دیگری که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا در اصول فقه اهل سنت «دالت اشاره» بیان شده است؟ می‌توان گفت که پاسخ مثبت است؛ ولی گاهی به عنوان اشاره النص از آن یاد می‌شود.

در میان مذاهب چهارگانه اهل سنت، حنفی‌ها و شافعی‌ها در این باره نظرات خاصی ارائه کرده‌اند و پژوهشگر در اصول فقه حنبلی و مالکی، نظرات خاصی که از نظرات مطرح شده متمایز باشد، سراغ ندارد.

دیدگاه اصولیان حنفیه

علمای مذهب حنفیه از «دلالت اشاره» به عنوان «اشاره النص» نام می‌برند، بدین صورت که دلالت نصی^۱ بر حکم یا به خود لفظ است یا نه. در صورت نخست، اگر این دلالت مقصود از لفظ باشد، «عبارت نص» و گرنه «اشاره نص» نامیده می‌شود. در صورت دوم، هم اگر دلالت به واسطه لغت از لفظ فهمیده شود، «دلالت نص» و اگر به واسطه شرع فهمیده شود، «دلالت اقتضاء» نامیده می‌شود (الزلمی، ۱۳۸۷: ص ۱۷۵).

بنابراین فقهای حنفی طرق دلالت را به چهار دسته تقسیم می‌کنند:

۱. عبارته النص؛ ۲. اشاره النص؛ ۳. دلالة النص؛ ۴. دلالة الاقتضاء (اقتضاء النص).

جمهور فقهای حنفی، قسم پنجمی هم با نام «مفهوم المخالف» به این دلالت‌ها اضافه کرده‌اند (موسوعه مصطلحات علم اصول الفقه، ص ۶۹۰).

برای روشن شدن بحث درباره اصطلاحات چهارگانه توضیح مختصری ارائه می‌شود:

۱. عبارته النص: معنایی که مقصود اصلی یا تبعی کلام است و سریعاً از لفظ فهمیده می‌شود (الشاشی، ۱۴۰۲، ج ۱: ص ۱۶۹) و نزد جمهور در مقابل دلالت منطوق قرار می‌گیرد (السلمی، ۱۴۲۶، جزء ۱: ص ۲۶۵). سرخسی درباره

«عبارت» چنین می‌گوید: «فأما الثابت بالعبارة فهو ما كان السياق لاجل هو يعلم قبل التأمل أن ظاهر النص متنا و لله» (السرخسی، ۱۴۱۴، ج ۱: ص ۲۳۷).

برای دلالت عبارت می‌توان به این آیه قرآن اشاره کرد: (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمَامِي فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْوَلُوا) (نساء/۳).

این آیه بر چند حکم دلالت می‌کند:

الف) مباح بودن اصل ازدواج؛

ب) تعیین بیشترین تعداد مجاز همسر، یعنی چهار نفر البته در صورت اطمینان به رعایت عدالت میان آنان؛

ج) وجوب اکتفانمودن به یک همسر در صورتی که بیم بی‌عدالتی میان همسران متعدد باشد.

از میان سه حکم یادشده، حکم نخست، مقصود تبعی نص و دو حکم دیگر مقصود اصلی آن است (الجدیع، بی‌تا، جزء ۳: ص ۴۲؛ الزلمی، ۱۳۸۷: ص ۱۷۵).

مثال دیگر، آیه (وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَاَ) (بقره/۲۷۵) است که حکم نفی همانندی میان ربا و بیع، مقصود اصلی از سیاق نص و دو حکم حلیت بیع و حرمت ربا، مقصود تبعی سیاق است (الزلمی، ۱۳۸۷: ص ۱۷۵).

۲. اشاره النص: در حقیقت، همان «دلالت اشاره» است و عبارت است از دلالت لفظ بر حکمی که مقصود لفظ

نیست؛ ولی لازمه حکمی است که مقصود کلام است؛ ولی از هر جهت هم ظاهر نیست (البخاری، ۱۴۱۸، جزء ۱: ص ۱۰۸).

حاصل اینکه «دلالت اشاره» مقصود کلام نیست؛ ولی با تأمل در معنای لفظ بدون افزودن یا کاستن معنای آن، می‌توان به آن دست یافت و این نشان بلاغت و اعجاز سخن است. نمونه محسوسی که می‌توان برای آن مثال زد این است که گاهی انسان به شخصی که روبروی اوست، نگاه می‌کند؛ ولی افرادی که در سمت چپ یا راست او

۱. منظور از نص در اینجا، نص در مقابل ظاهر نیست؛ بلکه منظور از آن، متن دلیل عقلی آیه یا روایت است که در مقابل قیاس قرار می‌گیرد (الزلمی،

هستند را نیز درک می‌کند، هر چند قصد او فقط نظاره نمودن شخص مقابلش است (السرخسی، ۱۴۱۴، ج ۱: ص ۲۳۷).

نمونه این گونه از دلالت، آیه (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (بقره/۲۳۳) است که حاکی از وجوب نفقه زنان و فرزندان آنها، اعم از خوراک و پوشاک بر پدران است و در این وجوب، هیچ کس دیگر با آنان شریک نیست و به اشاره بر منسوب بودن فرزند به پدر دلالت دارد نه به مادر؛ زیرا در آیه، «لام» اختصاص آمده و فرزند به آن اضافه شده و نشان از این است که فرزند منسوب به پدر است (السرخسی، ۱۴۱۴، ج ۱: ص ۲۳۷).

برخی از احکامی که بر انتساب فرزند به پدر مترتب می‌شود و از طریق «دلت اشاره» می‌توان به آنها دست یافت، عبارت‌اند از:

۱. وقتی پدر قرشی باشد، فرزند هم قرشی است، هر چند مادر از غیر قریش باشد. اثر این حکم نزد کسانی که قرشی بودن را شرط امامت و خلافت می‌دانند، آشکار می‌شود.
۲. نفقه فرزند فقط بر پدر واجب است و در این وظیفه هیچ کس دیگر شریک او نیست؛ زیرا فرزند فقط به پدر نسبت داده شده است.
۳. فقط پدر حق دارد در صورت نیاز، مال فرزند را تملک کند.
۴. اجاره دادن مادر فرزند برای شیردادن تا زمانی که عقد نکاح بین او و همسرش است، جایز نیست؛ زیرا علت وجوب نفقه مطابق آیه (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ) ، ارتضاع فرزند از مادر دانسته شده است.

۵. اگر پدر موجب اتلاف مال فرزند شود، عقوبت نمی‌شود.
 ۶. اگر پدر جاریه فرزند را وطی کند، حد نمی‌خورد، اگر چه به حرمت آن علم داشته باشد.
 ۷. در روزی دادن و کسوت، اعلام جنس و میزان شرط نیست؛ بلکه فقط شرط شده است که به معروف باشد (السرخسی، ۱۴۱۴، ج ۱: ص ۲۳۷؛ البخاری، ۱۴۱۸: ص ۱۹۳-۱۹۴؛ الزلمی، ۱۳۸۷: ص ۱۷۵).
- «دلت اشاره» به دو نوع خفی و واضح تقسیم می‌شود. دلالت خفی نیاز به تأمل بیشتری دارد و بدون دقت و تأمل درک نمی‌شود؛ از این رو فقها، در استنباط احکام از طریق «دلت اشاره» یکسان نیستند؛ زیرا از لوازم عقلی و عرفی است و دیدگاه فقها و آراء آنها در این زمینه متفاوت است؛ لذا این دلالت زمینه‌ای برای اجتهاد به رأی محسوب می‌شود و نوع واضح «دلت اشاره» با کمترین دقت و تأملی درک می‌شود (البخاری، ۱۴۱۸: ص ۱۹۳-۱۹۴؛ موسوعه مصطلحات أصول الفقه عند المسلمین، همان، ص ۶۹۰).

۳. **دلاله النص:** این دلالت به واسطه لغت از کلام فهمیده می‌شود و عبارت است از ثبوت حکم یادشده در منطوق (عبارة النص) برای مسکوت علیها؛ زیرا در علت حکم مشترک‌اند. جمهور، این دلالت را با عنوان «مفهوم موافق» معرفی می‌کنند. این در صورتی است که آن را دلالت لفظیه به‌شمار آورند. نزد کسانی که آن را از دلالت‌های سیاقی به‌شمار آورند، این دلالت به «قیاس جلی» مشهور است. حکم در مسکوت علیها یا مساوی با حکم در منطوق است که به آن «فحوی الخطاب» یا «قیاس الأولی» می‌گویند یا مساوی با حکم در منطوق است که به «لحن الخطاب» یا «قیاس المساوات» نامیده می‌شود (الجدیع، بی تا: ص ۴۵).

به‌عنوان نمونه، آیه کریمه (فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ) (أسرى/۲۳) که دلالت عبارت آن، تحریم قول «أف» به والدین و اشاره‌النص آن، حرمت سب و شتم و لعن والدین است که کلام درباره آن ساکت است و بدون هیچ بحث و نظری با دقت در لفظ چنین معنایی درک می‌شود (الجدیع، بی‌تا: ص ۴۴؛ الشحود، بی‌تا، جزء ۱: ص ۳۶).

۴. **دلالت اقتضاء:** نام دیگر آن «اقتضاءالنص» است که نزد جمهور نیز با همین عنوان بیان می‌شود (الشحود، بی‌تا: ؟) و اختلاف آن‌ها در عموم مقتضی و مقدر است و مقصود از آن معنایی است که کلام به‌صورت مستقیم بر آن دلالت ندارد؛ بلکه باید در تقدیر گرفته شود. به عبارت دیگر، علاوه بر آنچه در نص آمده است، شرط شده است که کلام یا واژه‌ای در تقدیر گرفته شود و گرنه منظوم مفید و موجب حکم نیست و بدون آن منظوم صحیح نخواهد بود (السلمی، ۱۴۲۶: ص ۲۶۶؛ الشحود، بی‌تا: ؟).

مانند قول خداوند تعالی که می‌فرماید: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ) (نساء/۲۳) که عبارت‌النص آن حرام بودن مادران برای افراد است و چنین چیزی معنایش صحیح نخواهد بود و مقصود متکلم را به‌درستی بیان نمی‌کند، مگر زمانی که کلامی یا واژه‌ای مانند «نکاحهن» در تقدیر گرفته شود (الشحود، بی‌تا: ؟).

نکته‌ای که باید در اینجا یادآور شد این است که در هنگام تعارض میان دلالت عبارت و اشاره‌النص، دلالت عبارت مقدم می‌شود؛ زیرا دلالت عبارت مفید قطع و اشاره‌النص مفید ظن است (الزاهدی، ۱۴۲۴، جزء ۱: ص ۲۱). هم‌چنین در هنگام تعارض دلالت اشاره و دلالت نص، دلالت اشاره مقدم می‌شود، زیرا دلالت اشاره دلالتی مستقیم و از طریق التزام است؛ اما دلالت نص به‌واسطه مفهومی است که مناط حکم است؛ بنابراین، آنچه بی‌واسطه دلالت کند از آنچه باواسطه دلالت داشته باشد، قوی‌تر است؛ از این رو، در هنگام تعارض، دلالت اشاره بر دلالت نص مقدم است.

دیدگاه اصولیان شافعی درباره «دلالت اشاره»

اصولی‌های شافعی در این باره نظرات متفاوتی دارند:

الف) برخی از اصولیان شافعی دلالت را به منظوم و غیرمنظوم تقسیم می‌کنند و دلالت غیرمنظوم را دلالتی می‌دانند که در صیغه و وضع غیرصریح است. اگر این دلالت، مقصود متکلم باشد، در صورتی که صدق کلام یا صحت آن متوقف بر آن باشد، دلالت اقتضاء و اگر صدق کلام متوقف بر آن نباشد یا در محل نطق قابل‌فهم باشد به آن دلالت تنبیه یا ایما می‌گویند و اگر در محل نطق قابل‌فهم نباشد، دلالت مفهومی نامیده می‌شود. در صورتی که دلالت مقصود متکلم نباشد، آنرا دلالت اشاره می‌نامند (الآمدی، ۱۴۰۲، ج ۳: ص ۶۴)؛ البته چنین تقسیم‌بندی در میان برخی از اصولیان شیعه نیز به چشم می‌خورد (حلی، بی‌تا، ج ۲: ص ۵۱۳-۵۱۴).

ب) برخی دیگر پس از تقسیم قول به دو نوع منطوق و مفهوم، منطوق را به دو نوع محکم و مبهم تقسیم می‌کنند. سپس محکم را به دو دسته نص و ظاهر و مبهم را به پنج دسته مجمل، متشابه، دلالت اقتضاء، دلالت ایما و دلالت اشاره تقسیم می‌نمایند (عبدالرحمن، ۱۴۲۶: ص ۲۶۲).

ج) عدّه دیگر از اصولی‌های شافعی، پس از تقسیم کلام به منطوق و مفهوم، منطوق را به دو دسته صریح و غیرصریح تقسیم می‌کنند و بر این عقیده‌اند که هرگاه دلالت ناشی از وضع باشد، ولو اینکه تضمینی باشد، دلالت منطوقی صریح نامیده می‌شود و هرگاه دلالت ناشی از وضع نباشد، بلکه بر لازمه لفظ باشد را دلالت منطوقی غیرصریح می‌نامند؛ بنابراین، دلالت‌های مطابقی و تضمینی جزء دلالت‌های منطوقی صریح و دلالت التزامی جزء دلالت‌های منطوقی غیرصریح محسوب

می‌شوند. سپس دلالت‌های منطوقی غیرصریح را به دو دسته مقصود متکلم که شامل دلالت‌های اقتضاء و تنبیه می‌شود و غیرمقصود متکلم که شامل دلالت اشاره می‌شود، تقسیم می‌کند (ابن امیرالحاج^۱، ۱۴۱۷، ج ۱: ص ۳۱۶).

غزالی از دیگر اصولی‌های شافعی، مسالک علت را به دو نوع صحیح و فاسد تقسیم می‌کند و سپس مسالک صحیح را به سه قسمت تقسیم می‌نماید:

الف) علت، مدلول ادله لفظیه باشد که خود به سه قسمت تقسیم می‌شود:

۱. مدلول آن به دلالت مطابقی باشد؛

۲. مدلول آن به دلالت التزامی باشد و این خود شامل:

۱. مفهوم موافق (قیاس اولویت)؛

۲- مفهوم مخالف؛

۳- دلالت اقتضاء؛

۴- دلالت تنبیه و ایما، می‌شود.

۳. مدلول آن به صورت دلالت بین به معنی‌الأخص نیست، بلکه به صورت دلالت غیر بین یا بین به معنی‌الأعم است که منحصر در دلالت اشاره است (الحکیم، ۱۹۷۹: ص ۳۱۶-۳۱۸؛ غزالی، ۱۴۱۳، ج ۱: ص ۲۶۵).

برخی از کاربردهای فقهی و حقوقی «دالت اشاره»

الف) نمونه‌هایی از کاربردهای فقهی در کتب فقهی اصولی

۱. نمونه‌ای که در بیشتر کتاب‌های فقهی و اصولی به آن اشاره شده است، آیه (وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (احقاف/۱۵) است که وقتی کنار آیه (وَ أَلْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ (بقره/۲۳۳) گذاشته شود و ۲۴ ماه را از ۳۰ ماه کم می‌کنیم، ۶ ماه باقی می‌ماند و به این وسیله اقل مدت حمل که شش ماه است، فهمیده می‌شود که ثمرات فقهی بسیاری بر آن مترتب می‌شود؛ زیرا که مقصود اصلی در آیه اول به تنهایی، بیان تعب و رنج مادر در حمل و فصال و در آیه دوم، بیان اکثر مدت فصال است (الخیمینی، ۱۳۷۹: ص ۲۷۹؛ الأنصاری، ۱۴۲۰: ص ۴۷۴؛ المظفر، بی‌تا: ص ۱۸۸؛ الشهدی الأول، بی‌تا، ج ۱: ص ۲۴۵؛ السیوری، ۱۴۰۳: ص ۱۱۰؛ الشنقیطی، ۱۴۱۵: ص ۴۴۳؛ الرازی، بی‌تا: ص ۴۱۶؛ الکاظمی الخراسانی، ۱۴۰۴: ص ۴۷۷؛ الفیروزآبادی، ۱۳۸۶: ص ۱۶۱؛ الآمدی، ۱۴۰۲: ص ۶۵؛ المیرزا القمی، بی‌تا: ص ۱۷۱؛ الفیاض، ۱۴۱۹، ج ۵: ص ۵۶؛ السرخسی، ۱۴۱۴: ص ۲۳۸؛ الجدید، بی‌تا: ص ۴۳؛ المروزی، ۱۴۱۸، جزء ۱: ص ۲۶۰؛ شاطبی، ۱۴۱۷، جزء ۲: ص ۱۵۴؛ الجیزانی، ۱۴۲۷، ج ۱: ص ۴۴۷؛ غزالی، ۱۴۱۳: ص ۲۶۳؛ لاری، بی‌تا: ص ۱۲۶).

۲. نمونه دیگر که از کنار هم گذاشتن دو آیه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿۱﴾ (قدر/۱) و آیه (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴿۱۸۵﴾ (بقره/۱۸۵) به دست می‌آید، این است که شب قدر در ماه مبارک رمضان قرار گرفته است (محمدی، ۱۳۷۵: ص ۶۹).

۳. دلالت وجوب ذی‌المقدمه بر وجوب مقدمه و به بیان کلی‌تر، دلالت امر به چیزی بر امر به مقدمه آن، نیز از نمونه‌های کاربرد دلالت اشاره به‌شمار می‌رود، مانند اینکه مولا به عبد بگوید: «كن على السطح» که لازمه آن نصب نردبان است و این را عقل متوجه می‌شود و ابتدا وجوب ذی‌المقدمه و سپس وجود رابطه بین مقدمه و

۱. او که از فقهای حنفی است، در کتابش به این نظر شافعی اشاره نموده است.

- ذی‌المقدمه را متصور می‌شود و پی‌می‌برد که مقدمه واجب است (الأنصاری، ۱۴۲۰: ص ۴۷۴؛ المظفر، بی‌تا، ج ۱: ص ۱۸۸؛ الرازی، بی‌تا: ص ۴۱۸).
۴. ظاهر آیه (وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَرِزْقُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (بقره/۲۳۳) این است که نفقه مادر که شامل خوراک و پوشاک می‌شود، در این دوران به عهده پدر فرزند است و به‌خاطر «لام» اختصاص نسب فرزند به پدر می‌رسد نه به مادر (السرخسی، ۱۴۱۴: ص ۲۳۸؛ الجدیج، بی‌تا، ص ۴۴؛ خلاف، بی‌تا، جزء ۱: ص ۱۴۵-۱۴۶).
۵. ظاهر آیه (أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ) (بقره/۱۸۷)، دلالت بر این دارد که مباشرت با همسر تا آخرین جزء شب مباح است و اگر با دو فرزند دیگر همان آیه، یعنی (فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ) و (كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ) کنار هم گذاشته شود، دلالت بر این دارد که صبح‌کردن روزه‌دار با حالت جنابت اشکال ندارد، اگرچه که منطوق آیه چنین چیزی را نمی‌گوید؛ ولی ملازم مقصود اصلی آیه است (الآمدی، ۱۴۰۲: ج ۳، ص ۶۴ - ۶۶؛ الشنقیطی، ۱۴۱۵: ص ۴۴۴؛ الشحود، بی‌تا: ص ۳۶؛ الجدیج، بی‌تا: ص ۴۳؛ المروزی، ۱۴۱۸: ص ۲۶۰؛ موسوعه اصول الفقه، همان، جزء ۴۹، ص ۴۷۳؛ الشاطبی، ۱۴۱۷: ؟؛ الغزالی، ۱۴۱۳: ص ۲۶۴).
۶. ظاهر آیه (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا) (حشر/۸)، اگرچه بر این دلالت دارد که به مهاجرین سهمی از فیه تعلق می‌گیرد؛ لیکن به دلالت اشاره این مطلب فهمیده می‌شود که دارایی‌های مهاجرین در مکه از آن‌ها ساقط شده است؛ زیرا از آن‌ها با عنوان فقراء یاد شده است (السرخسی، ۱۴۱۴: ص ۲۳۷؛ نکری، ۱۴۲۱، جزء ۱: ص ۸۵؛ خلاف، بی‌تا: ص ۱۴۶؛ المروزی، ۱۴۱۸: ص ۲۶۰؛ موسوعه اصول الفقه، همان، ص ۴۷۳؛ الزرکشی، ۱۴۲۱، جزء ۴: ص ۴۱۲).
۷. با توجه به ظاهر آیه (وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَثَرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) (آل‌عمران/۱۵۹) که دلالت بر مشورت‌نمودن در امور حکومت می‌کند، به دلالت اشاره فهمیده می‌شود که این مشورت‌کردن با هر فردی از افراد امت نیست و نیاز به تشکیل گروه و شورایی خاص در این زمینه است که با آن‌ها مشورت شود (خلاف، بی‌تا، ص ۱۴۶).
۸. با توجه به ظاهر آیه (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (نحل/۴۳) که دلالت بر وجوب سؤال از افراد آگاه و اهل ذکر دارد، به دلالت اشاره فهمیده می‌شود که لازمه آن وجوب وجود افرادی است که متخصص هستند و تا این افراد متخصص نباشند، برای دیگر افراد وجوب و لزوم سؤال از آنان است. این مثال از زیرمجموعه‌های «لزوم وجوب ذی‌المقدمه در امر به ذی‌المقدمه» است.

۹. در برخی از متون اصولی برای دلالت اشاره به حدیث نبوی اشاره شده است که در آن حضرت می‌فرماید: «النساء ناقصات عقل و دین، فقيل له: يا رسول الله، ما نقصان دينهن؟ قال: تمكث إحداهن في قعر بيتها شطر دهرها لا تصلى ولا تصوم»^۱. ظاهر آن دلالت بر این دارد که علت نقصان دین در زنان، معاف‌بودن آن‌ها از نماز و روزه در ایام حیض است و به دلالت اشاره بر این دلالت دارد که اکثر حیض و اقل طهر پانزده روز است؛ زیرا در این روایت از کلمه «شطر» که به معنای وسط و میانه است، استفاده شده است و لازمه اینکه زنان پانزده روز در خانه بنشینند، این است که پانزده روز حیض باشند (الآمدی، ۱۴۰۲: ص ۶۴ - ۶۶؛ خلاف، بی تا: ص ۱۵۲).

۱۰. دلالت نهی بر ضد خاص آن، نیز یکی از نمونه‌های دلالت اشاره است (الکاظمی الخراسانی، ۱۴۰۴: ص ۴۷۷).

ب) نمونه‌هایی از کاربردهای حقوقی «دالت اشاره»

در زمینه حقوقی مثال‌های فراوانی می‌توان زد. «دالت اشاره» در حقوق برای وکلا، کاربردهای فراوانی دارد؛ زیرا آن‌ها می‌توانند با کنار هم چیدن مواد قانونی، حکم جدیدی را استخراج کنند. ما به سه نمونه از این کاربردها اشاره می‌کنیم:

۱. رأی وحدت رویه به شماره ۳۴ - ۱۰ - ۱۳۵۱/۸/۱ هیئت عمومی دیوان عالی کشور درباره مواد ۴۷^۲ و ۴۸^۳ قانون ثبت با ماده ۱۱۷^۴ آن قانون را می‌توان از مصادیق دلالت اشاره دانست: «نظر به اینکه شرط تحقق بزه مشمول ماده ۱۱۷ قانون ثبت اسناد و املاک، قابلیت تعارض دو معامله یا تعهد نسبت به یک مال می‌باشد و در نقاطی که ثبت رسمی اسناد مربوط به عقود و معاملات اموال غیرمنقول به موجب بند اول ماده ۴۷ قانون مزبور اجباری باشد، سند عادی راجع به معامله آن اموال طبق ماده ۴۸ همان قانون در هیچ‌یک از ادارات و محاکم پذیرفته نشده و قابلیت تعارض با سند رسمی نخواهد داشت؛ بنابراین چنانچه کسی در این قبیل نقاط با وجود اجباری بودن ثبت رسمی اسناد قبلاً معامله‌ای نسبت به مال غیرمنقول به وسیله سند عادی انجام دهد و سپس به موجب سند رسمی، معامله‌ای معارض با معامله اول در مورد همان مال واقع سازد، عمل او از مصادیق ماده ۱۱۷ قانون ثبت اسناد نخواهد بود؛ بلکه ممکن است بر فرض احراز سوءنیت با ماده کیفری دیگری قابل انطباق باشد. این رأی طبق قانون وحدت رویه قضائی مصوب سال ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است» (محمدی، ۱۳۷۸: ص ۷۰).

۲. اگر ماده ۳۶۰^۵ قانون امور حسبی با ماده ۳۶۲^۱ همان قانون ملاحظه شوند، به «دالت اشاره» دلالت می‌کنند بر اینکه درخواست‌کننده باید مدارک لازم را پیوست انحصار وراثت نماید (محمدی، ۱۳۷۸: ص ۷۰).

۱. نظیر این روایت در خطبه ۸۰ نهج البلاغه آمده است که اشکالات دلالی و سندی به آن گرفته شده است و ما در اینجا درصدد بیان آن‌ها نیستیم. نک: علاسوند، زن در اسلام ۱، ص ۶۵-۷۶.

۲. متن ماده ۴۷ قانون ثبت: «در نقاطی که اداره ثبت اسناد و املاک و دفاتر اسناد رسمی موجود بوده و وزارت عدلیه مقتضی بدانند، ثبت اسناد ذیل اجباری است: کلیه عقود و معاملات راجعه به عین یا منابع اموال غیرمنقول که در دفتر املاک ثبت نشده و صلح‌نامه و هبه‌نامه و شرکت‌نامه.»

۳. متن ماده ۴۸ قانون ثبت: «سندی که مطابق موارد فوق باید به ثبت برسد و به ثبت نرسیده، در هیچ‌یک از ادارات و محاکم پذیرفته نخواهد شد.»

۴. متن ماده ۱۱۷ قانون ثبت: «هر کس به موجب سند رسمی یا عادی نسبت به عین یا منفعت مالی (اعم از منقول یا غیرمنقول) حقی به شخص یا اشخاص داده و بعد نسبت به همان عین یا منفعت به موجب سند رسمی معامله یا تعهدی معارض با حق مزبور بنماید به حبس با اعمال شاقه از سه تا ده سال محکوم خواهد شد.»

۵. متن ماده ۳۶۰ قانون امور حسبی: «در صورتی که وراثت متوفی یا سایر اشخاص ذی‌نفع بخواهند تصدیق انحصار وراثت کنند، درخواست‌نامه کتبی مشتمل بر نام و مشخصات درخواست‌کننده و متوفی و ورثه و اقامتگاه آن‌ها و نسبت بین متوفی و وراثت تنظیم نموده، به دادگاه تسلیم می‌نماید.» (نک: ایوبی‌فر، فاطمه، قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی، ص ۷۷)

۳. از ملاحظه و کنار هم گذاشتن دو ماده ۸۰۸ قانون مدنی و ۸۲۱ همان قانون به دست می‌آید که إعسار، إهمال و مماطله در تأدیه ثمن از طرف شفیع، حق شفعه را ساقط می‌کند (محمدی، ۱۳۷۸: ص ۷۰).

۱. متن ماده ۳۶۲ قانون امور حسبی: «پس از انقضای یک ماه از تاریخ نشر آگهی در صورتی که معترضی نبود، دادگاه تمام ادله و اسناد درخواست‌کننده تصدیق را از برگ شناسنامه و گواهی گواه و غیره در نظر گرفته، تصدیقی مشعر بر وراثت و تعیین تعداد وراثت و نسبت آن‌ها به متوفی صادر می‌نماید.»

۲. متن ماده ۸۰۸ قانون مدنی: «هرگاه مال غیرمنقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک، حصه خود را به قصد بیع به شخص ثالثی منتقل کند، شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه مبیعه را تملک کند. این حق را حق شفعه و صاحب آن را شفیع می‌گویند.»

۳. متن ماده ۸۲۱ قانون مدنی: «حق شفعه فوری است.»

نتیجه گیری

۱. قدیمی ترین منبعی که این پژوهش درباره «دالت اشاره» به آن دست یافته، مربوط به فردی شافعی مذهب در قرن پنجم است و در اصول فقه شیعه در همین قرن کسی به آن اشاره ننموده است.
۲. «دالت اشاره» در کتب اصولی در ذیل مباحث الفاظ مطرح شده است و در علمای اصول، در اینکه از کدام یک از اقسام دلالت های منطوقی، مفهومی یا سیاقی است، اختلاف نظر وجود دارد.
۳. «دالت اشاره» را گونه ای دلالت نامیدن، خالی از مسامحه نیست و اگر نام آن اشاره و اشعار گذاشته شود، مناسب تر است.
۴. «دالت اشاره» در همه مذاهب حجیت دارد؛ اما درباره اینکه از چه بابی حجیت دارد، میان علمای اصول اختلاف نظر وجود دارد.
۵. «دالت اشاره» در فقه و حقوق کاربردهای فراوانی دارد.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، *کفایه الأصول*، ج ۱، محقق: مجتبی محمودی، قم: مجمع الفکر الاسلامی، بی تا.
۲. الآمدی، الإحکام، تعلیق: عبدالرزاق عقیفی، ج ۲، بی جا: المکتب الإسلامی.
۳. ابن امیر الحاج، *التقریر و التحبیر فی علم الأصول*، ج ۱، بیروت: دارالفکر.
۴. الاشتهاردی، *تقریرات فی أصول الفقه؛ تقریر بحث البروجردی*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۵. الأنصاری، الشیخ محمدعلی، *الموسوعه الفقهیة المیسره*، ج ۱، قم: مجمع الفکر الإسلامی.
۶. انصاری، مرتضی بن محمدامین، *مطرح الانظار (تقریرات الشیخ الاعظم الانصاری)*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۷. ایوبی فر، فاطمه، *قانون مدنی و قانون مسئولیت مدنی*، مشهد: ایوبی فر.
۸. البخاری، عبدالعزیز بن أحمد بن محمد، *كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوی*، جزء ۱، محقق: عبدالله محمود محمد عمر، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۹. تهانوی، محمدعلی بن علی، *کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم*، جزء ۱، تحقیق: علی دحروج، ترجمه: عبدالله خالدی و جورج زیناتی، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون، بی تا.
۱۰. الجدید، عبدالله بن یوسف، *تیسیر علم أصول الفقه*، جزء ۳، بی جا: بی نا، بی تا.
۱۱. الجیزانی، محمد بن حسین بن حسن، ۱۴۲۷هـ ق، *معالم أصول الفقه عند أهل السنة والجماعة*، ج ۱، بی جا، دار ابن الجوزی.
۱۲. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم، ۱۴۰۴هـ ق، *الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة*، قم: دار إحياء العلوم الإسلامیة.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن بن علی، ۱۴۰۹هـ ق، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشرعیة*، تصحیح: گروه پژوهش مؤسسه آل البیت (ع)، ج ۱۸ و ۲۵، قم: مؤسسه آل البیت (ع).
۱۴. الحکیم، السید محمدتقی، ۱۹۷۹م، *الأصول العامة للفقه المقارن*، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام للطباعة و النشر.
۱۵. حلّی، حسن بن یوسف، *نهایة الوصول إلى علم الأصول*، ج ۲، تحقیق: ابراهیم بهادری، اشراف: جعفر سبحانی تبریزی، قم: مؤسسه الامام الصادق (ع)، بی تا.
۱۶. خلاف، عبدالوهاب، *علم أصول الفقه*، جزء ۱، قاهره: مکتبه الدعوة - شباب الأزهر، بی تا.
۱۷. الخمینی، سیدروح الله، ۱۴۲۱هـ ق (۱۳۷۹هـ ش)، *لمحات الأصول؛ تقریرات البروجردی*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی (قدّه).
۱۸. الدرینی، فتوحی، ۱۴۲۹هـ ق، *المناهج الأصولیة فی الاجتهاد بالرأی فی التشريع الإسلامی*، بیروت: مؤسسه الرساله الناشرون.
۱۹. الرازی، الشیخ محمدتقی، *هدایة المسترشدين*، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفه، بی تا.
۲۰. الروحانی، السید محمدصادق، ۱۴۱۲هـ ق، *زیادة الأصول*، ج ۲، بی جا، مدرسه الإمام الصادق (ع).
۲۱. الروزدری، المولی علی، *تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی*، ۱۴۱۴هـ ق، ج ۳، قم: مؤسسه آل البیت (ع) لإحياء التراث.

۲۲. الزاهدی، العلی حافظ ثناء الله، ۱۴۲۴هـ.ق، تلخیص الأصول، جزء ۱، صادق آباد پاکستان: بی.نا.
۲۳. الزرکشی، بدر الدین محمد بن بهادر بن عبدالله، ۱۴۲۱هـ.ق (۲۰۰۰م)، البحر المحيط فی أصول الفقه، جزء ۴، تحقیق و تعلیق: محمد محمد تامر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۴. الزلمی، مصطفی ابراهیم، ۱۳۸۷، خاستگاه‌های اختلاف در فقه مذاهب، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۲۵. السبحانی، جعفر، ۱۴۲۴هـ.ق (۱۳۸۲هـ.ش)، الموجز فی أصول الفقه، قم: مؤسسه الإمام الصادق (علیه السلام).
۲۶. السبکی، تاج‌الدین ابی النصر عبدالوهاب بن علی بن عبد الکافی، ۱۴۱۹هـ.ق (۱۹۹۹م)، رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب، تحقیق: علی محمد معوض و عادل أحمد عبد الموجود، بیروت: عالم الکتب.
۲۷. السرخسی، محمد بن أحمد بن ابی سهل، ۱۴۱۴هـ.ق (۱۹۹۳م)، أصول الفقه و القواعد الفقهیة، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۸. السلمی، عیاض بن نامی، ۱۴۲۶هـ.ق، أصول الفقه الذی لا یسع الفقیه جهله، جزء ۱، الرياض: بی.نا.
۲۹. السیوری، المقداد، ۱۴۰۳هـ.ق، نضد القواعد الفقهیة، تحقیق: السید عبد اللطیف الکوهکمری، قم: النخام.
۳۰. الشاشی، أحمد بن محمد بن إسحاق، ۱۴۰۲هـ.ق، أصول الشاشی، ج ۱، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۱. الشاطبی، ابراهیم بن موسی بن محمد اللخمی الغرناطی، ۱۴۱۷هـ.ق (۱۹۹۷م)، الموافقات، جزء ۲، تحقیق: أبو عبیده مشهور بن حسن آل سلمان، ج ۱، بی.نا: دار ابن عفان.
۳۲. الشحود، علی بن نایف، الخلاصه فی بیان أسباب اختلاف الفقهاء، جزء ۱، بی.نا: بی.نا.
۳۳. الشنقیطی، أضواء البیان، ۱۴۱۵هـ.ق (۱۹۹۵م)، ج ۴، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر.
۳۴. الشهيد الأول، القواعد والفوائد، ج ۱، تحقیق: السید عبد الهادی الحکیم، قم: منشورات مکتبه المفید، بی.نا.
۳۵. شیخ‌بهایی، محمد بن حسین، زبده الأصول، جزء ۶۹، تحقیق: کریم فارس حسون، قم: مرصاد، بی.نا.
۳۶. صدر، محمدباقر، دروس فی علم الأصول، ج ۱، بیروت: دارالمنتظر، بی.نا.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، العده فی أصول الفقه، ج ۲، تحقیق: محمدرضا انصاری قمی، قم: محمدتقی علاقبندیان، بی.نا.
۳۸. عبدالرحمن، علی محمود، ۱۴۲۶هـ.ق (۱۳۸۳هـ.ش)، المباحث اللغویه و أثرها فی اصول الفقه، القاها: مکتبه الثقافه الدینیة .
۳۹. علامسوند، فریبا، ۱۳۹۰هـ.ش، زن در اسلام (۱)، قم: مرکز نشر هاجر.
۴۰. الغزالی، أبو حامد محمد بن محمد، ۱۴۱۳هـ.ق، المستصفی فی علم الأصول، ج ۱، تحقیق: محمد عبدالسلام عبدالشافی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۱. الفاضل التونی، عبدالله بن محمد البشروی الخراسانی، ۱۴۱۵هـ.ق، الوافیة فی اصول الفقه، تحقیق: السید محمد حسین الرضوی الکشمیری، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۴۲. الفیاض، محاضرات فی أصول الفقه، ۱۴۱۹هـ.ق؛ تقریر بحث الخوئی، ج ۱ و ۵، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۴۳. الفیروزآبادی، السید مرتضی الحسینی الیزدی، ۱۳۸۵-۱۳۸۶، عنایة الأصول فی شرح کفایة الأصول، ج ۲، قم: منشورات الفیروزآبادی.
۴۴. قافی، حسین، ۱۳۸۷هـ.ش، اصول فقه کاربرد، تحقیق: سعید شریعتی، ج ۱، تهران- قم: سمت، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
۴۵. قلی‌زاده، احمد، ۱۳۷۹، واژه‌شناسی اصطلاحات اصول فقه، تهران: بنیاد پژوهش‌های علمی فرهنگی نور الاصفیاء.

۴۶. الکاظمی الخراسانی، الشیخ محمدعلی، ۱۴۰۴هـ.ق، *فوائد الأصول*، ج ۱، تعلیق: الشیخ آغا ضیاءالدین العراقی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
۴۷. لاری، عبدالحسین، *تقریرات فی أصول الفقه*، ج ۲، قم: اللجنه العلمیه للموتمر، مؤسسه المعارف الاسلامی، بی تا.
۴۸. محمدی، ابوالحسن، ۱۳۷۵، *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، تهران: دانشگاه تهران.
۴۹. محمدی، علی، ۱۳۸۷ش، *شرح أصول فقه*، ج ۱، قم: دارالفکر.
۵۰. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۹۰هـ.ش، *فرهنگ نامه اصول فقه*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵۱. المروزی، أبوالمظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار ابن أحمد، ۱۴۱۸هـ.ق (۱۹۹۹م)، *قواطع الأدله فی الأصول*، تحقیق: محمد حسن اسماعیل الشافعی، جزء ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۲. المشکینی الأردبیلی، علی، ۱۴۱۳هـ.ق (۱۳۷۱هـ.ش)، *اصطلاحات الأصول و معظم ابحاثها*، قم: الهادی.
۵۳. المظفر، محمدرضا، *أصول الفقه*، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المقدسه، بی تا.
۵۴. المظفر، محمدرضا، المنطق، إعداد: حسین المیزابی السیجانی، ۱۳۸۷هـ.ش، اصفهان: رضوی.
۵۵. مفید، محمد بن محمد، *مختصر التذکره بأصول الفقه*، تحقیق: مهدی نجف، قم: کنگره شیخ مفید، بی تا.
۵۶. المكتبة الشاملة، إصدار ۳/۲۳، البرنامج الكمبيوتری، مؤسسه بلاغ مبین، د.ت.
۵۷. ملکی اصفهانی، مجتبی، ۱۳۷۹هـ.ش، *فرهنگ اصطلاحات اصول با مقدمه آیت الله شیخ جعفر سبحانی*، قم: عالمه.
۵۸. منصور، جهانگیر، ۱۳۹۱، *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸*، قانون مدنی با آخرین اصلاحیه ها و الحاقات همراه با قانون مسئولیت مدنی، تهران: نشر دوران.
۵۹. موسوعه مصطلحات علم أصول الفقه (۱۸)، جزء ۴۹، الإصدار الأول، إعداد موقع روح الإسلام.
۶۰. الموسوی، علی بن الحسین بن موسی [سیدمرتضی]، ۱۴۲۹هـ.ق، *الذریعه إلى اصول الشریعه*، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۶۱. المیرزا القمی، قوانین الأصول، بی جا: حجریه قدیمه، بی تا.
۶۲. النائینی، محمد حسین، ۱۳۷۶هـ.ش، *فوائد الأصول*، ج ۲، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶۳. النجفی الأصفهانی، الشیخ أبو محمدرضا، ۱۴۱۳هـ.ق، *وقایه الأذهان*، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث.
۶۴. نکری، عبد رب النبی، ۱۴۲۱هـ.ق (۲۰۰۰م)، *دستور العلماء أو جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون*، جزء ۱، تحقیق و تعریب: حسن هانی فحوص، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.